

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۵۴، پیاپی ۱۴۴، تابستان ۱۴۰۱
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۸۲-۶۳

تاریخ صفویان از دریچه اسلام‌گرایی؛ تأملی بر تأثیر اندیشه‌های اسلام‌گرایانه در صفویه‌شناسی مرتضی مطهری و علی شریعتی^۱

حمید صادقی^۲
نزهت احمدی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۹

چکیده

مرتضی مطهری و علی شریعتی به مثابه دو متفکر-مورخ شیعی، تحت تأثیر اندیشه‌های اسلام‌گرایانه و به پشتوانه اتکای فزاینده به مطالعات تاریخی، درصدد ارائه خوانشی انتقادی از تاریخ اسلام و ایران برآمدند که در درجه نخست، خادم جهان‌بینی ویژه و دل‌بستگی‌های فکری-ایدئولوژیکی آنان در قامت دو شخصیت اسلام‌گرای شیعی و در عین حال، ناظر بر جهد آنها در برجسته کردن سهم اسلام و اندیشه اسلامی در وضعیت فرهنگی-هویتی ایران معاصر بود. بر این مبنای، توجه آنها به تاریخ صفویه، در بستری از هم‌پوشانی‌های اسلام‌گرایانه و دغدغه‌های مذهبی و آرمان‌های امت‌گرایانه معنا پیدا می‌کرد. بدین ترتیب، با وجود برخی تمایزات رویکردی در نگرش این دو به تاریخ صفویان، وجود برخی چشم‌اندازهای مشترک نزد آنان، صفویه‌شناسی این دو شخصیت را در گفتمان صفویه‌شناسی دوره پهلوی (به‌ویژه پهلوی دوم) متمایز می‌ساخت. در واقع، مسئله و پرسش پژوهش حاضر این است که صفویه‌شناسی مطهری و شریعتی چگونه از زمینه‌های فکری و ایدئولوژیکی آنها تأثیر پذیرفت و کدام مؤلفه‌های همسان، نگرش آنها به تاریخ صفویه را به هم نزدیک کرد؟

فرضیه این پژوهش که با روشی تحلیلی انجام شده، بر پایه این مدعاست که با

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2022.39031.2604

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران:
Hamidsadeghi68@yahoo.com

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول): n.ahmadi@Itr.ui.ac.ir

وجود تمایزات مهم در صفویه‌شناسی این دو، وجود مؤلفه‌های مشترکی چون دغدغه‌های هویت‌محور (از نوع اسلامی آن) و بینش‌های امت‌گرایانه و ایدئولوژیک، نوع نگاه آنان به تاریخ صفویه را به هم نزدیک کرد که برآیند آن، نوعی نگرش متمایز به تاریخ صفویه در گفتمان صفویه‌شناسی دوره پهلوی بود.

واژه‌های کلیدی: اسلام‌گرایی، تاریخ‌نگاری، صفویه‌شناسی، مرتضی مطهری، علی شریعتی

مقدمه

اسلام‌گرایی به مثابه جریانی نیرومند و مهم، در حدود نیمه دوم حکومت پهلوی به تدریج موقعیت سیاسی-گفتمانی ویژه خود را در ایران پیدا کرد. در واقع، نفس برآمدن، مسئله‌مند شدن و پُرسمانی شدن تفکر اسلامی در دوره پهلوی، محصول منازعات و چالش‌های دوران معاصر بود؛ مسئله‌ای که در جای خود، بر خوانشی هویتی از تاریخ و به ویژه تاریخ اسلام در ایران متکی بود و سبب می‌شد تا تاریخ و بازخوانی آن در کانون توجه متفکران و روشنفکران اسلام‌گرای این دوره قرار گیرد. از چشم متفکران و مورخان اسلام‌گرا، یکی از مهمترین واقعیتهای آشکار فرهنگی و اجتماعی ایران در طی قرون و اعصار گذشته این بود که هویت اسلامی، مَهر خود را بر تاریخ‌مندی هویت و فرهنگ ایرانیان زده است. به زعم طرفداران این بینش تاریخی، بازخوانی و روایت مجدد و انتقادی تاریخ اسلام در ایران کمک می‌کرد تا با تکیه بر آن و ارائه خوانش‌هایی مدرن‌تر از این مسئله‌ی تاریخی، امکان نقد رویکردهای صرفاً ملی‌گرایانه فراهم شود و سهم اسلام در تاریخ‌مندی هویت ایرانیان برجسته شود. از چنین منظری، تاریخ ایران به‌طور اعم و دوران صفویه به سبب خصلت‌های متمایزش، یک تجربه زیسته تاریخی ارزشمند قلمداد می‌شد که می‌بایست مورد بازبینی و بازخوانی قرار گیرد. این بازخوانی، به‌ویژه در میراث تاریخ‌نگاران علی شریعتی و مرتضی مطهری، رنگ و بوی جدی‌تری به خود گرفت. این دو، تحت تأثیر علایق و حساسیت‌های فکری و نیز گرایش‌های معطوف به اسلام‌گرایی، نگرشی به تاریخ صفویان به دست دادند که در میان چشم‌اندازهای صفویه‌شناسی این دوره، متمایز و متفاوت بود. بر مبنای آنچه آمد، هدف این پژوهش بررسی مختصر گفتمان تاریخ‌نگاران اسلام‌گرا در دوره پهلوی و تأمل در موقعیت صفویان در این چشم‌انداز تاریخ‌نگارانه و سنجش آرا و اندیشه‌های صفویه‌شناسانه علی شریعتی و مرتضی مطهری است. در پیوند با این مسئله، تأمل در پرسش‌هایی از این دست در این پژوهش اهمیت می‌یابد که توجه این دو متفکر به تاریخ صفویان، از چه منظرهایی و تحت تأثیر کدام بسترها و

اقتضائات گفتمانی بوده است؟ تمایز میان خوانش این دو شخصیت اسلام‌گرا از صفویان با دیگر قرائت‌های موجود درباره‌ی تاریخ صفویان چگونه بود و از کدام منشأهای ایدئولوژیک سرچشمه می‌گرفت؟ و در نهایت اینکه کدام مؤلفه‌های همسان، نگاه این دو به تاریخ صفویان را به هم نزدیک و آن را به مثابه چشم‌اندازی متمایز در صفویه‌شناسی دوره پهلوی مطرح می‌ساخت؟

پیشینه پژوهش

درباره تاریخ‌نگاری اسلام‌گرا در دوره پهلوی، جایگاه صفویان در آن و صفویه‌شناسی مرتضی مطهری و علی شریعتی، به‌جز اشاره‌هایی معدود، پژوهش مستقلی انجام نشده است. داریوش رحمانیان در پژوهشی متقدم، رویکرد شریعتی به مسئله انحطاط را در مقاله‌ای با عنوان «علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمانان از دیدگاه شریعتی» (۱۳۸۹)، بررسی کرده است اما در این پژوهش، به مسئله‌ی صفویان اشاره‌ای نشده است. مهدی ابوطالبی در پژوهشی با عنوان *نظریه تکامل جامعه و تاریخ مرتضی مطهری* (۱۳۹۲) برخی از آرای معرفت‌شناختی مطهری درباره تاریخ را مورد ارزیابی قرار داده، اما در آن به پیوند اسلام‌گرایی و تاریخ‌نگاری مطهری و صفویه‌شناسی او اشاره نکرده است. محمد اسماعیل فصیحی در مقاله‌ای با عنوان «اسطوره و تاریخ در اندیشه علی شریعتی» (۱۳۹۳) تلاش کرده است دو مفهوم تاریخ و اسطوره را در آثار شریعتی از منظر معرفت‌شناختی مورد تأمل قرار دهد. حجت فلاح توتکار در کتابی با عنوان *تاریخ‌نگاری دکتر علی شریعتی* (۱۳۹۶) ذیل عنوان تاریخ تشیع، به شکلی متفاوت، روایت شریعتی از تاریخ صفویان را به صورت مختصر مورد اشاره قرار داده که با رویکرد فعلی در این پژوهش متمایز است. در مقاله «اسلام‌گرایی، هویت سیاسی نوین در عصر پهلوی» نوشته علیرضا کلانتر مهرجردی و حسین صولتی (۱۳۹۷) نیز به زوایایی از اسلام سیاسی در این دوره اشاره شده است اما تاریخ‌نگاری اسلام‌گرا در این پژوهش موضوعیت نداشته است. سید جواد میری در پژوهشی با عنوان «واکاوی دین‌پژوهی شریعتی با تأکید بر دو مفهوم تشیع علوی و تشیع صفوی» (۱۳۹۹) به مسئله انحطاط‌شناسی دین از نگاه شریعتی پرداخته که رویکرد غالب در آن، نه تمرکز بر صفویه‌پژوهی شریعتی، بلکه رویکردی نظری-مفهومی به مسئله انحطاط از منظر شریعتی است.

تاریخ‌نگاری اسلام‌گرایانه در دوره پهلوی و جایگاه صفویه‌پژوهی در این چشم‌انداز تاریخ‌نگارانه

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری اسلام‌گرایانه دوره پهلوی، در کنار سه جریان ملی‌گرایی، چپ سوسیالیستی و مدرنیته غربی، چهار گفتمان فکری-هویتی مجزا و مستقل را شکل دادند که در وهله نخست، قرائت رسمی حکومت پهلوی از مسئله هویت، توسعه، مدرنیزاسیون و تاریخ را به چالش می‌کشیدند و آن را تأثیر قرار می‌دادند. بنابراین برآمدن اسلام‌گرایی، از یک منظر، محصول نزاع بر سر چرایی و چگونگی تثبیت تجربه مدرنیته در ایران بود و در نسبتی معنادار با تحولات این دوره، در تضاد و تقابل با غلبه و سیطره فراگیر گفتمان ایدئولوژیکی حکومت پهلوی تعریف می‌شد (برای بحث‌های بیشتر در این زمینه ن.ک. به: اسپریگنز، ۱۳۸۹: ۱۵۰-۱۲۱؛ خرمشاد و سرپرست سادات، ۱۳۸۹: ۳۰-۳۵؛ اشرف، ۱۳۸۷: ۱۲۶-۱۱۸؛ لاپیدوس، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۳؛ همبلی، ۱۳۷۲: ۱۲۹). در چنین زمینه‌ای، تاریخ‌نگاری اسلام‌گرایانه ضمن تأکید بر هویت اسلامی، کلان‌روایت رسمی حکومت پهلوی از تاریخ، هویت، فرهنگ، دین و غیره را به چالش می‌کشید و گفتمان‌سازی و دستورالعمل‌های ایدئولوژیکی ویژه آن را با تردید مواجه می‌ساخت. این طرز تلقی، در شکل رادیکال‌ترش، گفتمان توسعه‌گرایانه پهلوی را واجد یک نظام اخلاقی-هنجاری ویژه می‌دانست که با مبانی اخلاق و هویت اسلامی در تضاد بود (ن.ک. به: نجم‌آبادی و کشاورز شکری، ۱۳۷۷: ۳۷۵-۳۶۴؛ همبلی، ۱۳۷۲: ۱۲۹ و ۳۸). اسلام‌گرایی و تاریخ‌نگاری اسلام‌گرایانه در دوره پهلوی را می‌بایست از چنین چشم‌اندازی نگریست.

در پیوند با تاریخ‌نگاری اسلام‌گرا در این دوره، اشاره به چند نکته ضروری است. نخست اینکه منظور از تاریخ‌نگاری اسلام‌گرا، اسلام‌گرایی در قرائت شیعی آن است. بنابراین مورخانی که تاریخ‌نگاری آنها به نوعی بازتابنده تاریخ تشیع و ناظر بر بازخوانی تداوم و استمرار تاریخی آن در ایران بوده، مورد نظر است. علاوه بر این، در اینجا تفکیک میان دو گروه از مورخان اهمیت دارد. یک طرز تلقی، با نمایندگان برجسته‌ای چون احمد کسروی، علی دشتی، علی اصغر شمیم، سعید نفیسی، رشید یاسمی، عبدالحسین زرین‌کوب، علی‌رغم توجه به لایه‌هایی از تاریخ اسلام در ایران، به دلیل نوع نگاه انتقادی و ویژه‌ای که به تاریخ اسلام داشتند، در زیر چتر مفهومی تاریخ‌نگار اسلام‌گرا قرار نخواهند گرفت؛ همچنین چشم‌انداز اسلام‌گرایانه شخصیت‌هایی چون هانری گُربن، سید حسین نصر و نزدیکان به این شاخه اسلام‌گرایی نیز به دلیل خوانش معنویت‌گرایانه و خاص‌شان از تجربه‌ی اسلام در ایران، در

پژوهش حاضر جای نمی‌گیرند. در اینجا منظور از تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری اسلام‌گرایانه، آن چشم‌انداز تاریخی است که براساس آن، مورخ با دیدی همدلانه تاریخ اسلام و به‌ویژه تاریخ اسلام در ایران را بازخوانی و روایت کرده است. در واقع، بینش تاریخ‌نگارانه مورخ اسلام‌گرا چند خصلت مهم دارد؛ نخست آنکه مسئله اسلام و تاریخ‌مندی آن، مسئله غالب در بینش تاریخ‌نگارانه وی است. دوم، از دریچه‌ای هم‌گرایانه و همدلانه، تاریخ استمرار و تداوم اسلام و جهان‌بینی اسلامی را مورد تأمل قرار می‌دهد؛ سوم آنکه زمینه فکری‌اش در حوزه اسلام‌گرایی، دغدغه نوعی تقویت ایدئولوژی یا بازتابنده نوعی نگرش هویتی معطوف به تغییر را در خود مستتر داشته باشد. این سه خصلت تاریخ‌نگارانه، ایدئولوژیک و هویت‌محور، می‌تواند فصل تمایز بنیادین مورخان اسلام‌گرا با سایر مورخان باشد. براساس همین چند معیار، در میان این طیف از مورخان، دو گروه براساس میزان توجهشان به تاریخ صفویان از هم قابل تفکیک می‌باشند. دسته نخست، مورخانی آکادمیک با بینش تاریخی غیرایدئولوژیک مانند ابراهیم آیتی، جعفر شهیدی، عبدالهادی حائری و مدرسی چهاردهی، که علی‌رغم جهد و کوشش مستمر در زمینه اسلام‌پژوهی، از نظر دوره‌های مطالعاتی و جنس و محتوای آثارشان، به تاریخ صفویان بی‌اعتنا ماندند و محدوده پژوهش‌هایشان بیشتر در همان دوره‌های نخستین ظهور اسلام و تاریخ تحولات معاصر باقی ماند. اما در گروه دوم، شخصیت‌هایی چون علی شریعتی و مرتضی مطهری جای می‌گیرند که در رویکرد تاریخی‌شان نوعی نگاه به تاریخ صفویان قابل رصد است و می‌تواند به مثابه یک رویکرد مستقل در صفویه‌شناسی این دوره مورد تأمل قرار بگیرد.

در پیوند با چنین وضعیتی، چند پرسش قابل طرح است. اینکه چرا تاریخ صفویان و بازخوانی آن در این چشم‌انداز تاریخ‌نگارانه دارای اهمیت است؟ برای متفکر-مورخی که در گفتمان فکری-فرهنگی ایران عصر پهلوی درصدد بود تاریخ ایران را از منظر فرایندهای اسلامی آن بازخوانی و روایت کند، تاریخ صفویان از چه منظرهایی اهمیت داشت؟ کدام بُعد از تاریخ صفویان از نظر یک مورخ اسلام‌گرا ارزش بازخوانی بیشتری داشت و مورخ تحت تأثیر کدام معیارها، ارزش‌ها و بنیان‌های ایدئولوژیک، بُرش‌های تاریخی ویژه‌ای از دوره صفویه را برجسته می‌کرد و کدام بُعدها از این تاریخ را به حاشیه می‌راند؟ پیوند میان صفویان و نقش آنها در تثبیت و استمرار هویت شیعی در ایران، چشم‌انداز تاریخی مورخان اسلام‌گرا را چگونه تحت تأثیر قرار می‌داد و جایگاه صفویان در انحطاط‌شناسی مورخان اسلام‌گرا چگونه جایگاهی بود؟

شاید یافتن پاسخ‌هایی قاطع برای این دست پرسش‌ها با توجه به بدنه نسبتاً نحیف تاریخ‌نگاری اسلام‌گرای دوره پهلوی، آسان نباشد. با وجود این، تأمل در بینش تاریخی این دو شخصیت برجسته، با وجود تمایزات جدی در صفویه‌شناسی هر یک، می‌تواند در ارائه پاسخ‌هایی به پرسش‌های فوق مؤثر باشد. نکته حائز اهمیت آنکه صفویه‌شناسی این دو، تحت تأثیر خاستگاه‌های فکری‌شان، نوع مواجهه آنها با مدرنیته، حساسیت نسبت به وضعیت کلی جهان اسلام و تشیع، به‌ویژه در دوران پسااستعمار، گرایش‌های امت‌گرایانه و تلاش آنها برای مقابله و مواجهه با خوانش‌های هویتی ملی‌گرایانه غیراسلامی قرار گرفته است.

جایگاه صفویه‌شناسی شریعتی و مرتضی مطهری در گفتمان صفویه‌شناسی دوره پهلوی

منظور از گفتمان صفویه‌شناسی دوره پهلوی، در واقع مجموعه‌ای از چشم‌اندازها، خوانش‌ها، رویکردها و بینش‌های تحلیلی یا ایدئولوژیکی‌اند که تاریخ صفویان را از منظرها و چشم‌اندازهای مختلف و البته تحت تأثیر اقتضائات گفتمانی دوره پهلوی مورد بازخوانی قرار داده‌اند. رویکردهایی همچون صفویه‌شناسی انتقادی و بومی‌شخصیت‌هایی همچون احمد کسروی، صفویه‌شناسی مارکسیستی با انبوهی از مورخان تزار اول شوروی، چشم‌اندازهای ملی‌گرایانه در مطالعات صفوی با مورخانی همچون والتر هینتس، نصرالله فلسفی و دیگران، رویکردهای ساختارگرایانه و آکادمیک در مطالعات صفویه‌شناسی با مورخانی همچون مینورسکی، لکهارت، راجر سیوری و همچنین رونق فعالیت‌های معطوف به تصحیح، تالیف و ترجمه‌ی متون دوره صفوی با پژوهشگران متقدمی چون ایرج افشار، اسماعیل رضوانی، احسان اشراقی، عبدالحسین نوایی و دیگران. اینها مجموعه‌ای از رویکردها و چشم‌اندازهایی بودند که گفتمان صفویه‌شناسی و صفویه‌پژوهشی دوره پهلوی، به‌ویژه پهلوی دوم را رونق ویژه‌ای بخشیدند.

در نسبت با این چشم‌اندازهای متکثر، صفویه‌شناسی علی شریعتی و مرتضی مطهری نوعی نگاه متمایز به شمار می‌رفت. اگرچه از منظر تخصص و تمرکز مطالعاتی و فکری، نه مرتضی مطهری و نه علی شریعتی، در زمره صفویه‌پژوهان مستقل به شمار نمی‌رفتند، اما میراث فکری و مطالعاتی آنها و اتکای چشمگیرشان به مطالعات تاریخی در تفسیر و تحلیل وضعیت معاصر ایران و بالاتر از این موارد، تأثیرات عمیق تاریخی ناشی از تشکیل دولت صفوی بر وضعیت ساختاری ایران معاصر، آنان را ناگزیر به توجه و تأمل در تاریخ صفویان می‌ساخت. این در شرایطی بود که زمینه‌های فکری و ایدئولوژیکی این دو، سبب می‌شد تا نگاه و بینش و نگرش آنها در قبال تاریخ صفویه، با تمام آن رویکردهای پیش‌گفته، تمایز داشته باشد. در واقع،

علی‌رغم تمایزات رویکردی، وجود برخی مؤلفه‌های مشابه، صفویه‌شناسی مطهری و شریعتی را به هم نزدیک می‌ساخت؛ به گونه‌ای که می‌توان با تأکید بر این مؤلفه‌های مشابه، صفویه‌شناسی این دو را در گفتمان صفویه‌شناسی دوره پهلوی، نوع خاصی از صفویه‌شناسی قلمداد کرد که با رویکردهای معاصر خود تمایز داشت و ناظر بر دغدغه‌ها و گرایش‌های فکری ویژه‌ای بود که نزد این دو شخصیت وجود داشت.

برای مرتضی مطهری که از تاریخ به منزله تقابل و مجادله با ایدئولوژی‌های معاصر خود بهره می‌گرفت، اتکای فزاینده به مطالعه تاریخ، دو کارکرد مهم داشت. نخست، نقد اندیشه‌های مستتر در تاریخ‌نگری مارکسیستی و نقد میراث فکری برخی مورخان غربی در حوزه فلسفه تاریخ و همچنین طرح آرا و نظرات و اندیشه‌های خود در زمینه فلسفه تاریخ با اتکا به اندیشه‌های متکلمان اسلامی (برای نمونه‌ای از این اندیشه‌ها ن.ک. به: مطهری، ۱۳۶۹: ج ۱، ۲، ۳، ۴)؛ دوم تاریخ‌اندیشی‌ها و تأملات تاریخی‌اش در حوزه مطالعات اسلامی-شیعی. این بخش دوم تقریباً با انتشار کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران* حدود دهه پنجاه، به اوج خود رسید. انتشار این اثر تاریخ‌نگارانه، در واقع بازتابی از تمامی نزاع‌ها و کشمکش‌های فکری-گفتمانی این دوره بود که مرتضی مطهری به مثابه یک متکلم شیعی قائل به اندیشه‌های امت‌گرایانه اسلامی و به مثابه تداوم‌بخش راه شخصیت‌هایی چون سید جمال و اقبال لاهوری، خود را در مواجهه با آنها می‌دید و تلاش می‌کرد چشم‌اندازهای تاریخ‌نگارانه معاصر خود را با تکیه بر این زمینه‌های فکری نقد کند (مطهری، ۱۳۸۰: ۱۰-۵۰). بنابراین تاریخ برای او عرصه‌ای بود که با اتکا به آن، امکان نقد بینش‌های تاریخی مارکسیستی، ملی‌گرایانه و باستان‌گرایانه رسمی فراهم می‌شد (برای نمونه‌ای از این مواجهه‌های فراوان، ن.ک. به: مطهری، ۱۳۷۲: ۴۸-۶۲، ۱۳۱-۱۵۱، ۲۰۵-۲۶۱). در واقع، مطهری درصدد بود با قرار دادن تاریخ صدر اسلام، تاریخ ایران اسلامی و تحولات معاصر در جهان اسلام در کانون اندیشه‌های خود، اولویت را از مسائل صرفاً ملی به چشم‌اندازهای امت‌گرایانه تغییر دهد (ن.ک. به: مطهری، ۱۳۸۰: ۳۳-۳۶؛ همو، ۱۳۷۲: ۳۲۳-۴۰۰؛ همو، ۱۳۸۲: ۶۱-۹۶). بر این مبنای تاریخ‌نگاری او به‌طور اعم و صفویه‌شناسی‌اش به شکل اخص را باید در همین زمینه و با اتکا به بسترهای نگارش کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران* جست‌وجو کرد.

معاصر با همین دوره، علی شریعتی تحت تأثیر دل‌بستگی‌های خاص ایدئولوژیکی و گرایش‌های سیاسی-مکتبی‌اش، در قامت متفکری مسلمان با تمایل آشکار به اندیشه‌های سوسیالیستی، در زمره برجسته‌ترین شخصیت‌ها و متفکران تأثیرگذار در دوره پهلوی دوم درآمد (ن.ک. به: میرسپاسی، ۱۳۸۴: ۲۰۰؛ فلاح توتکار، ۱۳۹۶: ۱۱-۲۹). نوع آموزش و

زمینه‌های مطالعاتی و پژوهشی شریعتی و نیز تأثیرپذیری‌اش از برخی روشنفکران غربی، از وی شخصیتی چندبُعدی و مُصلحی انقلابی و معترض ساخت که به کمک ظرفیت‌ها و استعداد‌های فردی‌اش، در قامت کنشگری معترض و منتقد و با ادبیاتی خاص و خلق نظامی وسیع از مفاهیم ویژه و مختص به خود، ادبیات انتقادی-اعتراضی این دوره را تحت تأثیر قرار داد (برای توضیحات بیشتر در این زمینه، ن.ک. به: شریعت رضوی، ۱۳۷۶: ۱۴-۸۵؛ احمدی، ۱۳۷۴: ۴-۱۸؛ سعیدی، ۱۳۷۶: ۱۲-۳۷). این زمینه‌های فکری و دلبستگی‌های ایدئولوژیکی در کنار مؤلفه‌هایی چون موقعیت تشیع در ایران معاصر و همچنین موقعیت جهان اسلام و مواجهه تاریخی آن با پدیده استعمار و مدرنیته، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری شریعتی و صفویه‌شناسی وی را تحت تأثیر قرار داد. در چنین فضایی، بازخوانی تاریخ صفویان برای شریعتی ناظر بر دو نوع کنش سیاسی-انتقادی و ایدئولوژیکی بود که از یک طرف، ساختار سیاسی حکومت پهلوی را نشانه می‌گرفت و از طرف دیگر، آسیب‌های ناشی از نهادینه شدن مذهب تشیع در ایران را نقد می‌کرد. در چنین زمینه‌ای، تاریخ صفویان در ایران به مرکز ثقل اندیشه‌های انحطاط‌شناسانه شریعتی تبدیل شد و صفویه‌شناسی‌اش را خصلتی انتقادی-اعتراضی بخشید. در نتیجه این رویکردها، حجم انبوهی از مفاهیم و واژه‌های نو به حوزه صفویه‌پژوهی این دوره وارد شد که با صفویه‌شناسی‌های مرسوم در چارچوب‌های ملی‌گرایانه، آکادمیک و نگرش‌های مارکسیستی دوره پهلوی تمایزات عمیقی داشت. در واقع، صفویه‌شناسی شریعتی نه دامنه وسیع تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران عصر صفوی را پوشش می‌داد و نه الزاماً برای او در قامت یک روشنفکر معترض، دغدغه بررسی چنین عرصه‌هایی اولویت داشت. صفویه برای شریعتی دوره‌ای از حیات مذهب شیعه تلقی می‌شد که تحت تأثیر نهادینه شدنش در ایران، از ایده‌آل‌های نخستینش فاصله گرفته بود و در پیوند با نهاد قدرت، ظرفیت‌های اعتراضی-انقلابی‌اش را از دست داده بود. بنابراین زمان تأسیس حکومت صفویان برای شریعتی، نقطه عطف و در عین حال عزیمتگاه تحلیلی وی به شمار می‌رفت.

بر این مبنای شریعتی با استفاده از مفاهیمی همچون فرایند تاریخی تبدیل جنبش به نهاد، تاریخ مذهب تشیع در ایران را به دو دوره کلان تقسیم می‌کرد. «دوران نخست که تشیع در برابر ساختار نهادینه شده خلافت، ماهیتی پرجنب و جنبش و پرتحرک داشت و دوران دوم عبارت بود از تبدیل جنبش و تحرک شیعه به نهاد و دولت با تأسیس حکومت صفویه» (شریعتی، ۱۳۹۲: ۸؛ همچنین ن.ک. به: میری، ۱۳۹۹: ۱۲۴-۱۳۰). از نگاه شریعتی، ماهیت جبری، اعتراضی، انتقادی رو به جلو و همراه با خشونت این جنبش‌ها و نهضت‌ها در مرحله نخست، قیام و شورشی علیه وضعیت موجود بود تا آن را تغییر دهد و خود بانی و مؤسس

نظم دیگری شود (شریعتی، ۱۳۹۲: ۹). البته مرحله دوم و واپسین حیات جنبش، رسیدن به هدف یا به اوج و نقطه نهایی آن بود. در این مرحله، درگیری و مبارزه پایان می‌یابد، سدها و موانع از بین می‌روند و جنبش به نهاد تبدیل می‌شود» (شریعتی، همان، ۹). بر این مبنا، شریعتی شیعه دوره نخست به ویژه قرون اولیه هجری را «اقلیتی محکوم و بی‌قدرت»، «تحت تعقیب و همیشه در بند و زندان» و شیعه دوره دوم (دوره صفوی) را نهادی می‌داند که اکنون «قدرت بزرگ حاکم بر کشور»، «تحت سلطه و اقتدار نهاد شاهی» و «نهادینه‌تر شده و از تکاپو افتاده» به شمار می‌آید (همان، ۱۲). براساس منطق درونی این بینش تحلیلی، تأسیس دولت صفویان در ایران، به زوال و افول تشیع منجر شده بود (همان، ۱۳). به زعم شریعتی، خصلت‌های اعتراضی-انقلابی مذهب تشیع، در فرایند تبدیل شدن تشیع از جنبش به نهاد در دوره صفویه، از آن صلب شده بود و اینک در روزگار معاصر، با تکیه بر نهادهایی همچون مساجد، احیای آن ظرفیت‌ها و بهره‌برداری از آنها برای ایجاد تغییرات اجتماعی-فرهنگی باید در کانون توجه قرار گیرد. «همیشه حکومت‌ها چه در دوره صفویه و چه بعدتر، از مساجد گریزان بوده‌اند. مسجد آنچنان‌که پیامبر بنا کرد، کانون فعال و جوشانی بود که مغز و قلب اندام جامعه بود و در تن شهر می‌تپید و حرکت و حرارت و حیات ایجاد می‌کرد» (همان، ۲۲).

نهاد روحانیت شیعه در دوره صفویه نیز در کانون اندیشه‌های انحطاط‌شناسانه او جای می‌گرفت. شریعتی با تقسیم‌بندی کنشگری روحانیت شیعه به قبل و بعد از صفویه، تأثیر تأسیس این دولت در ایجاد رکود و انفعال و تقلیل خصلت‌های اعتراضی نهاد روحانیت شیعه را برجسته می‌کرد. «در اینجا تشیع تغییر موضع می‌دهد و تشیع «ضد وضع موجود» به «تشیع وفق وضع موجود» تغییر موضع می‌دهد. کار و نقشش هم دگرگون می‌شود و حالت اعتراضی-انتقادی‌اش جای خود را به رسالتی «توجه‌گرانه» می‌دهد» (همان، ۲۵). از نگاه شریعتی، دولت صفویه با «خصلت‌های فسادانگیز و منحط و غیرانسانی‌اش» ظرفیت‌های اعتراضی و انقلابی روحانیت شیعه را تحلیل بُرد و روحانیت به دلیل همنشینی نهادینه با این «ساختار فاسد»، از ایفای نقش‌های تاریخی خود که به زعم وی «سراسر انقلابی‌گری و اعتراض و شورش علیه وضع موجود» بود، ناتوان مانده بود (همان، ۲۶). شریعتی بر مبنای همین تحلیل، نقد صریح و تند خود را به وضعیت مناسکی-شعائری تشیع در روزگار معاصر نیز ابراز می‌کرد و فربه‌تر شدن این بخش از رفتارهای مذهبی شیعیان را محصول تبانی‌ها و سیاست‌ورزی‌های نهاد قدرت می‌داند و از اینکه نهاد روحانیت شیعه در برابر رواج هر چه بیشتر این مناسک و آداب مذهبی، قادر به ایجاد تغییر و تحولی نبود، آن را نقد می‌کرد و با ریشه‌یابی آن در دوره صفویه، انحطاط‌شناسی ویژه خود از نهاد روحانیت و وضعیت تشیع روزگار خود را به دست

می‌داد (رحمانیان، ۱۳۸۲: ۱۳۷-۱۴۶؛ میری، ۱۳۹۹: ۱۲۸-۱۳۴). شریعتی با برساختن دو مفهوم مهم و جریان‌ساز تشیع صفوی و تشیع علوی و در ظل یک نظام مفهومی جدید، سبکی از زیستن اعتقادی-مذهبی شیعی را ذیل مفهوم تشیع علوی و تشیع صفوی صورت‌بندی کرد که بیش از آنکه دغدغه حقیقت و اتکا بر واقعیت‌های تاریخی موجود داشته باشد، روایت برساخته‌ای بود که ناظر بر تغییر، اعتراض و انقلاب بود. جعل مفهوم تشیع علوی در برابر تشیع صفوی، به نحوی بازتابنده تمام آن ایده‌آل‌ها و دل‌بستگی‌های ایدئولوژیکی شریعتی و نقدِ رمانتیک و پرشور او بر چرایی افول ظرفیت‌های اعتراضی-انقلابی تشیع به شمار می‌آمد؛ ظرفیت‌هایی که به زعم شریعتی می‌توانست در حکم تلنگری باشد به جامعه‌ای که در حال خمودگی و بی‌رمقی و فساد و بی‌حرکی بود. در چنین وضعیتی، آنچه در پای ایدئولوژی معطوف به مبارزه و انقلاب شریعتی ذبح می‌شد، واقعیت تاریخی و حقیقت‌هایی بود که وی در قامت یک مورخ ایدئولوژیک، نه دغدغه آن را داشت و نه التزام و تعهدی نسبت به آن احساس می‌کرد. آنچه در ورای این مسائل برای وی در درجه نخست اهمیت قرار داشت، خوانشی پرشور و پرحرارت از تاریخ بود که از دل آن بتوان راهی برای انقلاب و تغییر یافت. شریعتی برخلاف مرتضی مطهری که صفویه‌شناسی‌اش صرفاً به شرح حال برخی شخصیت‌های علمی شیعه ختم شد، به این قبیل اشاره‌های تاریخی محدود نماند و با کنار گذاشتن ابعاد بسیار متکثر تاریخ ایران عصر صفوی، تفسیری خاص و متمایز از تاریخ این دوره به دست داد. در واقع، برخلاف کتاب *خدمات متقابل ایران و اسلام* مطهری، کتاب *تشیع علوی، تشیع صفوی* شریعتی از نظر محتوایی و رویکردی، فاصله بسیار زیادی با این رویکردهای موجود داشت. شریعتی بدون آنکه در مقام پاسخ‌گویی به یک جریان خاص برآید و وارد برخی مناظرات آکادمیک بر سر تحلیل تاریخ ایران شود، خوانشی کاملاً بومی، مستقل و متمایز از تاریخ صفویه و ایران شیعی این دوره ارائه داد که چشم‌اندازی بسیار متمایز در فضای گفتگمانی و مطالعات صفویه‌پژوهی دوره پهلوی به شمار می‌آمد. علی‌رغم این تمایزات رویکردی، بیش تحلیل و تاریخی این دو شخصیت حول محور صفویان، دارای وجوهی مشترک و نزدیک به هم بود که زمینه‌های فکری و دل‌بستگی‌های نسبتاً مشترک آنها در حوزه اسلام‌گرایی، بیشترین تأثیر را بر این اشتراکات می‌گذاشت.

۱. تقدم خوانش‌های امت‌گرایانه بر بینش‌های ملی‌گرایانه در صفویه‌شناسی مطهری و

شریعتی

هم مرتضی مطهری و هم علی شریعتی، با وجود تمرکز بر وضعیت فرهنگی، اجتماعی و

سیاسی شیعه در دوران معاصر، مدافع نوعی اندیشه‌های امت‌گرایانه اسلامی بودند؛ به نحوی که این گرایش‌های فکری بر نوع تلقی و خوانش آنها از تاریخ صفویه تأثیر مستقیم می‌گذاشت. مرتضی مطهری با وجود توجه اندکش به تاریخ صفویان، در همین حجم اندک نیز با اشاره به برخی خصلت‌های مذهبی و فرهنگی دوره صفوی، بخش‌هایی از این تاریخ را برجسته کرد تا از خلال آن بتواند اشاره‌هایی به این تفکرات امت‌گرایانه داشته باشد. برای نمونه، اشاره وی به میراث فکری دوره صفویه در زمینه علوم دینی، تأثیر روحیه مذهبی صفویان بر تثبیت وضعیت آنان، خرسندی از تلاش صفویان برای اولویت دادن به فرهنگ اسلامی در مقابل خصلت‌های ملی و عواملی از این دست را می‌توان به مثابه مؤلفه‌هایی دانست که خادم این بُعد از اندیشه‌های مطهری است (ن.ک. به: مطهری، ۱۳۸۰: ۱۲۰؛ همو، ۱۳۷۲: ۱۲۲).

شریعتی نیز تلقی خاصی از برخی روندهای این دوره به دست داده که در زمینه‌ای از گرایش‌های امت‌گرایانه‌اش قابل درک است. وی فرایند تأسیسی حکومت صفویه را در زمینه تاریخی تقابل جهان اسلام و مسیحیت و ذیل مواجهه عثمانی-اروپایی آن تحلیل می‌کرد. در نگاه شریعتی، تأسیس دولت صفوی این مواجهه را وارد مرحله دیگری کرد و به نوعی به تضعیف آن یاری رساند. شریعتی در اینجا تحت تأثیر تلقی ویژه‌اش از تقابل تاریخی اسلام و پدیده استعمار، با نوعی ابراز شیفتگی و علاقه به قدرت‌نمایی عثمانیان در مرزهای غربی با دولت‌های اروپایی، از اینکه «هجوم نژاد بی‌رحم و خشن غربی و نظام ضد انسانی‌شان» به ممالک مسلمان، «با چشیدن طعم شمشیر عثمانیان» به تأخیر افتاد، به گونه‌ای که «پاپ و قداره‌بندان و سوداگران و ماجراجویانش - که جنگ‌های صلیبی را بر ما تحمیل کرده بودند - هنوز از نیروی اسلام می‌هراسند و مدیترانه و یونان و بخشی از ممالک اروپایی به چنگ مسلمانان افتاد»، ابراز خرسندی می‌کرد (شریعتی، ۱۳۹۲: ۱۳). این بینش تاریخی، بیش از آنکه بر تافته از دل‌بستگی‌های شریعتی به نوع خاص اقتدارگرایی عثمانی‌ها باشد، تأثیر پذیرفته از بُن‌مایه‌های فکری و اندیشه‌های خاص او در زمینه امت‌گرایی اسلامی بود. در واقع، شریعتی ضمن نقد اقتدارگرایی عثمانی به مثابه «یک نهاد سنی منکر امامت و مخالف وصایت و مؤسس یک نهاد غیردمکراتیک فئودالی و متعصب دینی»، بر آن بود که با نوعی ارج‌گذاری نسبت به «خدمات عثمانیان»، از نقد آنان صرفاً بر اساس دل‌بستگی‌ها و معیارهای شیعی-سوسیالیستی پرهیز کند. برای او این رویکردهای دولت عثمانی ذیل تقابل جهان اسلام و اروپای استعمارگر دارای معنا بود. «ما می‌بایست اقدامات عثمانیان را از پایگاه اسلامی و ضد استعماری ببینیم. بنابراین یک شیعه می‌بایست جریان را به عنوان یک مسلمان در برابر یک مسیحی و یک روشنفکر، مسئله را از چشم یک استعمارزده شرقی در برابر استعمارگر غربی ببیند. آنگاه

قضاوتش عوض خواهد شد» (شریعتی، همان، ۱۴). بر مبنای چنین بینشی، تأسیس دولت صفوی همزمان با این تحولات، معنای دیگری برای شریعتی داشت. او تأسیس سلسله صفویان همزمان با مواجهه عثمانی-اروپا در مزرهای غربی را به مثابه «حمله‌ای از پشت» تلقی می‌کرد که یک مسلمان علیه مسلمان دیگر انجام داده بود (همان، ۱۴).

۲. تحلیل فرایند تأسیس دولت صفوی براساس ایده حقایق تاریخی تشیع در تقابل با تسنن

صفویه‌پژوهی مرتضی مطهری با وجود گستره نحیف و نه چندان پردامنه‌اش، تحت تأثیر تلقی خاص او از منازعات تاریخی تشیع-تسنن در ایران قرار داشت. هدف وی این بود که ضمن برشمردن فضیلت‌های تشیع بر تسنن و تأکید بر نسبت نزدیک‌تر تشیع با حقیقت، تاریخ‌نگاری‌اش را از نگرشی صرفاً مورخانه به جانب مجادلات کلامی معطوف سازد. در واقع، اشاره‌های گاه و بی‌گاه او به تاریخ صفویان، تحت تأثیر نگرش خاص او به دوگانه تشیع-تسنن قرار داشت. مطهری اگرچه منادی نوعی امت‌گرایی بود، اما در تمامی آثارش به نوعی با نقد رویکردهای کلامی-تاریخی و سیاسی اهل تسنن، بر فضیلت‌های تشیع مسببت به تسنن تأکید داشت و آن را به نسبت شاخه تسنن، به حقیقت نزدیک‌تر می‌دید. این تناقضات همواره چشم‌انداز تاریخی او را به نوعی با تعصبات کلامی-اعتقادی در هم می‌آمیخت و بینش او را از یک بینش مورخانه صرف، به جانب نوعی مجادلات کلامی معطوف می‌ساخت. توجه مطهری به تاریخ صفویان نیز تأثیر پذیرفته از نوع نگاه او به دوگانه تشیع-تسنن بود. «اکثریت مردم ایران در زمان صفویه به تشیع مشرف شدند. البته در این زمینه نمی‌توان تردید کرد که ایران از هر نظر نقطه مناسب‌تری برای رویش بذر تشیع بوده است. تشیع تا قبل از ظهور صفویان البته در روح ایرانیان جای داشت که اگر این نبود صفویان موفق به در دست گرفتن حکومت و شیعه کردن مردم ایران نمی‌شدند» (مطهری، ۱۳۸۰: ۱۲۰).

این طرز تلقی نزد شریعتی نیز به قوت یافت می‌شد. شریعتی در تحلیل خود از چرایی برآمدن دولت صفویه در ایران، این رخداد را به مثابه پیروزی نهایی تشیع بر تسنن در نزاع تاریخی‌اش می‌دانست. شریعتی با اشاره به ابعاد خشونت‌های مذهبی در ابتدای روی کار آمدن صفویان، شیوع و رواج آن را در نتیجه همان فرایند تبدیل جنبش به نهاد ارزیابی می‌کرد و با اشاره به نقش آن در رسوخ بیشتر باورهای شیعی در بدنه اجتماعی، آنها را نوعی «عقدگشایی شیعیان» در برابر جامعه تسنن ارزیابی می‌کرد. مسئله‌ای که اگرچه در ظاهر قبیح و غیرقابل قبول می‌نمایاند، اما در واقع چیزی نبود جز «پاسخ گفتن به تیغ‌هایی که شیعه در طول تاریخ

خورده بود و در اثر نهادینه شدن تشیع، به یک نُرْم رفتاری تبدیل شده بود» (شریعتی، ۱۳۹۲: ۱۷). از نظر شریعتی، کارکرد این تعصبات خشونت‌آمیز در اقناع توده‌ها به منظور گرایش به مذهب جدید حائز اهمیت بود. شریعتی همچنین در مقایسه‌ای میان خشونت‌های مذهبی دوره صفوی و عثمانی، هر دو را به نوعی ایده‌ای سیاسی قلمداد می‌کرد که در نتیجه نهادینه شدن دین، از جانب نهاد قدرت و به منظور درگیر ساختن عواطف عامه با مذهب و البته حذف گرایش‌های سیاسی-ایدئولوژیکی رقیب صورت می‌گرفت (نشریعتی، همان، ۱۷-۱۸).

۳. برجسته‌سازی نقش هویت اسلامی-شیعی در برابر هویت ایرانی در صفویه‌شناسی

مطهری و شریعتی

نوع نگاه مطهری به تاریخ صفویان تحت تأثیر نگرش وسیع‌تر او به مسئله هویت اسلامی و نسبت آن با هویت و فرهنگ ایرانی قرار داشت. مطهری اگرچه با نظریه «خدمات متقابل» خود، درصدد تلطیف رویکردهای ملی‌گرایانه و ایجاد نوعی هم‌گرایی و همبستگی میان این دو بُعد هویتی بود، اما نزد او همواره گرایشی ملایم به جانب ارجحیت دادن هویت و فرهنگ اسلامی-شیعی بر هویت ایرانی قابل رصد بود. از این منظر، اهمیت مسئله ایران برای مطهری در امتزاج و هم‌گرایی‌ای بود که با تمدن اسلام برقرار کرده بود. «مردم ایران که طبعاً ملتی باهوش بودند، بیش از ملل دیگر به اسلام گرایش نشان دادند؛ به همین دلیل توجه ایرانیان به خاندان رسالت از دیگر ملت‌ها بیشتر بود.» (مطهری، ۱۳۷۲: ۱۲۲). مطهری درصدد بود با اتکا به پشتوانه‌های حدیثی، لزوم هم‌گرایی و پرهیز از قوم‌گرایی و ملیت‌گرایی را به مثابه فضیلتی دینی ترویج کند و گرایش‌های ملی‌گرایانه معاصر خود را با این چشم‌اندازهای امت‌گرایانه تعدیل و نقد کند (مطهری، ۱۳۷۲: ۱۲۳). در این بینش ایدئولوژیک، ایران به مثابه یک شاکله هویتی مستقل، معنای خود را از دست می‌داد و فقط زمانی می‌توانست دارای معنا باشد که امتزاج و هم‌گرایی‌اش با فرهنگ اسلامی، بدان معنا و مفهوم داده باشد. این بینش تاریخی در زمینه‌ای از مجادلات مورخانه صورت‌بندی می‌شد که برآمدن و نگارش آثاری چون دو قرن سکوت عبدالحسین زرین‌کوب بخشی از این گفتمان فرهنگی به شمار می‌رفت. در واقع، برای مرتضی مطهری رابطه میان ایران و اسلام برخلاف رویکرد مسلط نزد بسیاری از پژوهشگران دیگر، یک رابطه هم‌گرایانه و متقابل بود و اسلام به جای اینکه به مثابه مهم‌ترین عامل انحطاط شناسانده شود، پدیده‌ای بود که به صورتی عمیق و ژرف حیات فرهنگی و هویتی و فکری ایرانیان را تحت تأثیر قرار داده بود (ن.ک. به: مطهری، ۱۳۷۲: ۱۲۹-۲۶۱). این بینش تاریخی دو خصلت برجسته و مهم داشت. نخست، نادیده‌انگاری مقاومت ایرانیان در برابر سلطه دین

جدید در قرون نخستین و دوم تأکید بر نقش شخصیت‌های ایرانی تأثیرگذار در تداوم و رونق علوم دینی، به‌ویژه شخصیت‌های شیعه از منظر مطهری، این مسئله به‌ویژه در دوره صفویه خود را در رشد قابل توجه تعداد عالمان شیعی نشان داد که در زمینه فقه و کلام شیعی آثار قابل توجهی از خود بر جای گذاشتند (ن.ک. به: مطهری، ۱۳۷۲: ۴۲۲-۴۳۰).

مطهری ضمن برشمردن شمار قابل توجهی از عالمان شیعی و تأکید بر اهمیت تداوم میراث فکری و آموزشی آنان در دوره صفویه (مطهری، ۱۳۷۲: ۴۳۳)، این دوره را به عنوان دوره غلبه فقیهان و عالمان شیعی بر می‌شمرد و اصفهان را در کنار مراکز دیگری چون نجف پایگاه رشد معارف شیعه قلمداد می‌کرد (مطهری، ۱۳۷۲: ۴۳۴). وی در یک گام فراتر، نقش فقیهان و عالمان شیعی در تعدیل «رویکردهای درویشانه و مخرب» صفویان را برجسته می‌کرد و از اینکه در این دوره «فقه‌های شیعی جبل عامل، ایران و مردم ایران را از انحرافات مصون نگه داشته بودند»، آنان را واجد «حقی بزرگ بر گردن این مرز و بوم» می‌دانست (مطهری، ۱۳۷۲: ۴۳۵). با وجود چنین بینشی، پرسش مهم این است که چرا مطهری در دوره‌ای که تاریخ صفویان حداقل در برخی چشم‌اندازهای تاریخی، در زمینه‌ای از رویکردهای ملی‌گرایانه بازخوانی می‌شدند، با برجسته‌تر کردن حیات تشیع در آن دوره، بر خوانش امت‌گرایانه خود از تاریخ اسلام و ایران تأکید می‌کرد؟ پاسخ به این پرسش منوط به در نظر گرفتن گرایش‌های ایدئولوژیکی و امت‌گرایانه اوست. بر این مبنای، مطهری ضمن نادیده گرفتن سایر ابعاد و زوایای تاریخی ایران عصر صفویه، با نیت گنجاندن نقش این شخصیت‌ها در تقویت بُعد هویت اسلامی ایرانیان، هویت شیعی ایرانیان از دوره صفویه به بعد را برجسته می‌کرد. بنابراین، برای او تاریخ صفویان نه در گستره فراخ آن مسئله‌ای جدی قلمداد می‌شد و نه الزاماً توجهی تاریخی‌نگارانه و نقادانه به تاریخ این دوره نشان می‌داد، بلکه صفویه پژوهشی او تحت تأثیر علایق ویژه او در زمینه امت‌گرایی اسلامی معنا پیدا می‌کرد. از نمونه این نوع خوانش‌ها می‌توان به نوع قضاوت او درباره جایگاه فلسفه در دوره صفوی اشاره کرد. مطهری نقش محیط‌هایی چون شمال و مرکز ایران در رونق فلسفه اسلامی در این دوره را در مقایسه با مناطقی چون خوزستان برجسته‌تر می‌دانست. وی برای این مدعا دلیلی ارائه نمی‌کرد و تحلیلش را بر این پیش‌فرض بنیادین استوار کرده بود که فلسفه در شکل اسلامی آن، رونقی کم‌سابقه را در دوره صفویه تجربه کرده بود (مطهری، ۱۳۷۲: ۵۳۸-۵۴۰).

در همین زمینه، نوع مواجهه شریعتی با دوگانه هویت ایرانی-اسلامی در دوره صفوی با رویکرد مطهری مشابه بود. به زعم شریعتی، «هوشیاری و هنرمندی» صفویان، در تأسیس یک دولت بر پایه‌های دو رکن هویت ایرانی-شیعی بود. شریعتی با نقد این پدیده، اتکا بر این دو

بعد هویتی را به منزله کشیدن یک خط هویتی محکم و تقریباً رسوخ ناپذیر میان مسلمانان قلمداد می‌کرد که به واگرایی و فقدان اتحاد میان آنها دامن می‌زد و به افتراق و از هم گسیختگی امت مسلمان می‌انجامید. در واقع، این نوعی آسیب‌شناسی ایدئولوژی امت‌گرایانه شریعتی نیز بود. «احیای خصایص قومی و ملی، ایرانی را از عرب و ترک مجزا می‌ساخت و تشدید این اختلافات نژادی و ملی و زبانی، به تضعیف اشتراکات دینی آنان دامن می‌زد. بر این اساس، ملیت‌گرایی صفویان، ایران را از دریای بزرگ ملت اسلامی منفک می‌ساخت و آن را به جزیره‌ای مستقل تبدیل می‌کرد» (شریعتی، ۱۳۹۲: ۱۸). از نگاه شریعتی، روحانیت شیعه با در غلتیدن هر چه بیشتر در لاک هویتی خویش، اشتراکات فراوان میان خود و دیگر مسلمانان غیر شیعه را نادیده گرفتند و به جای آن بر برخی اختلافات هویتی تأکید کردند. نقطه کانونی اتصال این دو بُعد هویتی، برساختن روایتی نه چندان موثق از ازدواج شهربانوی ساسانی با امام حسین بود. صفویان با چنین اقدامی «آشتی مستحکم و نیرومندی میان دو نیروی مشروعیت‌بخش یعنی نور محمدی و فره ایزدی برقرار ساختند و بر پایه این روایت، مشروعیتی قابل توجه کسب کردند» (شریعتی، همان، ۲۰).

۴. رویکرد بدبینانه و تقلیل‌گرایانه به تکاپوهای صوفیانه در صفویه‌شناسی مطهری و

شریعتی

برای مرتضی مطهری و علی شریعتی تحلیل نقش صوفیان طریقت صفویه در برآمدن دولت صفویان، زیر سایه نوع نگاه آنها به نهادینه شدن وضعیت تشیع و تأکید بر نقش بسترساز جنبش صوفیانه در برآمدن دولت شیعی صفویان، با نوعی تقلیل‌گرایی و نسبتاً بدبینانه صورت‌بندی شده است. در واقع، برای این دو تأثیر جنبش‌های صوفیانه در فرایند تأسیس دولت صفویه، تا آنجا که در خدمت تثبیت موقعیت تشیع قرار داشته، حائز اهمیت بوده است و نه به مثابه پدیده‌ای مستقل و دارای ارزش‌های تحلیلی به مثابه یک پدیده تأثیرگذار. برای نمونه، اشاره مختصر مطهری به جایگاه صوفیان و نقش آنها در برآمدن دولت شیعی صفوی، تحت تأثیر همین بینش تحلیلی بوده است. بر این مبنا، اگرچه در طبقات‌شناسی تاریخی مطهری، توجه او به تاریخ صوفیه و عرفان در ایران معطوف شد، اما تأملات تاریخی او در این حوزه، با رسیدن به قرن دهم و همزمان با روی کار آمدن صفویان خاتمه پیدا کرد. مطهری در این زمینه اعلام می‌کرد که: «از نظر ما وضعیت تصوف و صوفیه از این دوره به بعد وضع و حال دیگری یافت» (مطهری، ۱۳۷۲: ۵۴۳). برای او از اساس، نقش صوفیان و طریقت‌های صوفیه در روی کار آمدن صفویان مسئله‌ای درخور تأمل نبود و در چارچوب نگاه ویژه او به

تاریخ ایران اسلامی قرار نمی‌گرفت. بر همین اساس، در خوانش تاریخی ایدئولوژیک، بریده بریده و گزینشی مطهری از تاریخ صوفیان، تمامی آن عناصر و مؤلفه‌هایی که در خدمت بینش کلان‌تری قرار نمی‌گرفتند، فاقد ارزش تاریخی و تحلیلی به شمار می‌آمدند. روی برتافتن مطهری از توضیح و تحلیل نقش صوفیان در برآمدن دولت شیعی صفویه را می‌بایست در چنین زمینه‌ای دید.

شریعتی نیز در معدود تحلیل‌های زمینه‌شناختی خود درباره فرایند تأسیس حکومت صفوی، نقش پویایی و تحرکات صوفیان را برجسته و آن را مهم‌ترین عنصر در «فرایند تبدیل شیعی از جنبش به نهاد تشیع» ارزیابی می‌کرد و تأسیس این دولت را برای تشیع «پیروزی ورشکسته» می‌نامید (شریعتی، ۱۳۹۲: ۱۲). به زعم شریعتی، این حمله را طیف دیگری از نیروهای اسلامی، یعنی مریدان طریقت صفویه انجام داده بودند که شریعتی بر مبنای همان دل‌بستگی‌های ایدئولوژیک‌اش «ماهیت پرتحرک و گستاخی و تهور و شجاعت و مبارزه‌جویی آنها» را می‌پسندید و نقش ویژه آنها را در فرایند تأسیس حکومت صوفیان برجسته می‌کرد (شریعتی، همان، ۱۵). شریعتی با نادیده گرفتن نوع مناسبات مریدی-مرادی و نقش غلقه‌های احساسی-عاطفی و سرسپردگی‌های مرسوم نزد این جریان‌های صوفیانه و با بهره‌گیری از مفاهیم مارکسیستی، عامل اصلی ظهور و برآمدن و پیروزی این نیروی صوفیانه را در پیوند آنها با «ذخیره انرژی اجتماعی و فکری و روحی شیعیان و توده‌ها» می‌دانست که «به مدت ده قرن به مخزنی سرشار و در حال انفجار تبدیل شده بود و در وجدان جامعه شیعی و توده‌های شهری و روستایی پنهان شده بود» (همان، ۱۶). فارغ از لحن و بیان حماسی و خوانش ایدئولوژیک شریعتی، بررسی میزان صحت و ثقم این مدعیات و سنجش میزان اعتبار پشتوانه‌های تاریخی این تحلیل‌ها و نگرش‌های ایدئولوژیک با واقعیت‌های تاریخی این دوره، ضعف رویکرد تاریخی شریعتی و عدم التزام و اتکای تحلیلی او بر واقعیت‌های مستند و متقن تاریخی را آشکار خواهد ساخت. در واقع، «طرفیت‌های روحی و اجتماعی شیعه» که به زعم شریعتی، صوفیان و سلاطین صفویه با اتکای بر آن، فرایند نهادینه‌سازی دولت صفوی را تسریع کردند، نه تنها واقعیتی تاریخی نبود، بلکه فقدان چنین ظرفیت‌های اجتماعی هم‌گرایانه‌ای در آغاز تأسیس این حکومت، نیروهای اولیه دخیل در تأسیس دولت صفویه را ناگزیر به اعمال خشونت‌های سراسری به منظور تحول بافت اعتقادی-مذهبی جامعه ایران کرد.

نتیجه گیری

مرتضی مطهری و علی شریعتی تحت تأثیر گرایش‌های عمیق به مطالعات تاریخی به عنوان پشتوانه اندیشه‌های ایدئولوژیکی‌شان، چشم‌انداز تحلیلی متمایزی از تاریخ صفویان به دست دادند که در گفتمان صفویه‌شناسی این دوره می‌توانست خوانشی اسلام‌گرایانه قلمداد شود. اگرچه هیچ‌یک از این دو شخصیت شیعی تمرکزی مورخانه و صرفاً تاریخ‌نگارانه بر تاریخ دوره صفویان نکردند، اما نگرش آنان به تاریخ صفویان نه تنها در تقابل با خوانش‌های ملی‌گرایانه، مارکسیستی و آکادمیک قرار گرفت، بلکه خود، تحت تأثیر زمینه‌های فکری و دلبستگی‌های ایدئولوژیکی این دو، به یک صفویه‌شناسی متمایز تبدیل شد. بنابراین، صفویه‌شناسی این دو در گفتمان فکری، فرهنگی و سیاسی دوره پهلوی دارای معنای قابل توجهی بود. مطهری با انتشار کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران* حجم نسبتاً اندکی را به تاریخ ایران عصر صفوی اختصاص داد و با برجسته کردن برخی خصلت‌های فرهنگی، به‌ویژه تمرکز بر رونق علوم اسلامی و دینی در این دوره و تأثیر هویت مذهبی و اسلامی صفویان، به نقد رویکردهای صرفاً ملی‌گرایانه پرداخت. همزمان با او، شریعتی نیز با نظریه «تشیع علوی، تشیع صفوی» در کتابی با همین عنوان، نظریه انحطاط‌شناسانه خود را حول محور نهاد مذهب در ایران صورت‌بندی کرد و روایتی از تاریخ تشیع در دوره صفویه به دست داد که خادم نوع نگاه او به ظرفیت‌های اعتراضی - انقلابی تشیع و دلبستگی‌اش به تغییرات اجتماعی با تکیه بر نقد مستمر مذهب تشیع و تاریخ‌مندی آن در ایران بود.

بر این مبنای، نگاه این دو متفکر شیعی به تاریخ صفویان، خصلت‌های مشترک و همسانی پیدا کرد که در گفتمان صفویه‌شناسی دوره پهلوی کمتر مورد تأمل قرار گرفته بود. برای نمونه، هر دوی آنها تاریخ صفویان را در زمینه‌ای از گرایش‌های امت‌گرایانه و اسلام‌گرایانه مورد بازخوانی قرار دادند. علاوه بر این، برآمدن دولت صفویان را نتیجه پیروزی نهایی تشیع در نزاع تاریخی با تسنن قلمداد کردند و آن را به مثابه حقانیتی تاریخی نشان دادند. به این دو مؤلفه می‌بایست تلقی ویژه‌ای از هویت اسلامی و ارجحیت دادن آن بر گرایش‌های هویتی صرفاً ملی‌گرایانه را افزود که نگاهشان به تاریخ صفویه را تحت تأثیر قرار داد. همچنین نگرش این دو متفکر شیعه به نقش جریان‌های صوفیانه در برآمدن دولت صفوی، تحت تأثیر دلبستگی‌های ایدئولوژیکی آنها به جانب نوعی تقلیل‌گرایی یا تخفیف و نادیده‌انگاری نقش طریقت‌های صوفیانه در این فرایند معطوف شد و با نوعی بدبینی به این گرایش‌های صوفیانه نگرستند.

منابع و مأخذ

- احمدی، حمید (۱۳۷۴)، *نقش شریعتی در بیداری اسلامی از دیدگاه محققان خارجی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- اسپرینگز، توماس (۱۳۸۹)، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگاه.
- اشرف، احمد (۱۳۸۷)، «هویت ایرانی به سه روایت»، *مجله بخارا*، شماره ۶۶، صص ۱۱۰-۱۲۹.
- خرمشاد، محمدباقر و سید ابراهیم سرپرست سادات (تابستان ۱۳۸۹)، «روشنفکران ایرانی و مسئله هویت در آئینه بحران»، *فصلنامه تحقیقات فرهنگی*، دوره سوم، شماره ۲، صص ۲۷-۶۰.
- رحمانیان، داریوش (بهار ۱۳۸۲)، «علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمانان از دیدگاه شریعتی»، *نشریه علامه*، دوره اول، شماره ۴، صص ۱۲۸-۱۶۰.
- سعیدی، جعفر (۱۳۷۶)، *شخصیت و اندیشه دکتر علی شریعتی*، تهران: چاپخش.
- شریعت رضوی، پوران (۱۳۷۶)، *طرحی از یک زندگی*، تهران: چاپخش.
- شریعتی، علی (۱۳۹۲)، *تشیع علوی و تشیع صفوی*، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.
- فلاح تونکار، حجت (۱۳۹۶)، *تاریخ‌نگاری علی شریعتی*، تهران: انتشارات صمدیه.
- لاپیدوس، ایرا ماروین (۱۳۸۷)، *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه علی بختیاری‌زاده، تهران: انتشارات اطلاعات.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران: بنیاد علمی و فرهنگی مرتضی مطهری.
- _____ (۱۳۶۹)، *فلسفه تاریخ*، تهران: بنیاد علمی و فرهنگی مرتضی مطهری.
- _____ (۱۳۸۰)، *احیای تفکر اسلامی*، تهران: بنیاد علمی و فرهنگی مرتضی مطهری.
- _____ (۱۳۸۲)، *بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر*، تهران: بنیاد علمی و فرهنگی مرتضی مطهری.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۴)، *تأملی در مدرنیته ایرانی*، ترجم: جلال توکلیان، تهران: طرح نو.
- میری، سید جواد (بهار و تابستان ۱۳۹۹)، «واکاوی دین‌پژوهی شریعتی با تأکید بر دو مفهوم تشیع علوی و تشیع صفوی»، *جستارهای فلسفه دین*، سال نهم، شماره ۱، صص ۱۲۱-۱۳۸.
- نجم‌آبادی، افسانه و عباس کشاورز شکری (زمستان ۱۳۷۷)، «بازگشت به اسلام: از مدرنیسم به نظم اخلاقی»، *پژوهشنامه متین*، شماره ۱، صص ۳۶۰-۳۸۴.
- همبلی، سایکل (۱۳۷۲)، *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*، ترجمه عباس منخبر، تهران: طرح نو.

List of sources with English handwriting

- Ahmadi, Hamid, The Role of Shariati in Islamic Awakening from the Perspective of Foreign Researchers, Edited and translated by Hamid Ahmadi, Tehran: Publishing Company, 2014
- Azari, Ali Ashraf, West, Identity and Political Islam: Images of the Islm in the West, Politics Quarterly, Volume 38, No. 1, 2017.
- Fallah Totkar, Hojjat, Historiography of Ali Shariati, Tehran: Şamadīyeh Publications, 2016.
- Hembly, Cycle, Elgar: The Pahlavi dynasty and religious forces according to Cambridge history, translated by Abbas Mokhbar, Tehran: Tarḥ-e Nū, 1372.
- Khorramshad, Mohammad Baqer, Seyyed Ebrahim Sarparast Sadat, Iranian Intellectuals and Identity in the Mirror of Crisis, Iranian Institute for Social & Cultural Research, third volume, number two, 2019.
- Lapidus, Ira Marvin, A history of Islamic societies, translated by Ali Bakhtiarzadeh, Tehran: Eṭelā'āt Publications, 2017.
- Miri, Seyyed Javad, Analysis of Shariati religious studies with emphasis on the two concepts of Alavi Shiism and Safavi Shiism, Essays on the Philosophy of Religion, 9th year, 1st issue, Spring and Summer 2019.
- Mirsepassi, Ali, A reflection on Iranian modernity, translated by Jalal Tavakoliyan, Tehran: Tarḥ-e Nū, n.d.
- Motahari, Morteza, An overview of Islamic movements in the last hundred years, Tehran: Morteza Motahari Scientific and Cultural Foundation, 2012.
- Motahari, Morteza, mutual services of Islam and Iran, Tehran: Morteza Motahari Scientific and Cultural Foundation, 1372 .
- Motahari, Morteza, Philosophy of History, Volumes 1 to 4, Tehran: Morteza Motahari Scientific and Cultural Foundation, 1369.
- Motahari, Morteza, Revival of Islamic Thought, Tehran: Morteza Motahari Scientific and Cultural Foundation, 1380.
- Najmabadi, Afsane , Abbas Keshavarz shukri, Returning to Islam: From Modernism to Ethical Order, Matin Research Journal, Vol. 1, Winter 2017.
- Rahmanian, Dariush, Etiology of the decline and backwardness of Iranians and Muslims from Shariati's point of view, Allameh publication, first period, vol. 4, spring 2012
- Saeedi, Dr. Ali Shariati's personality and thought, Tehran: Čāpaḳš, 1376.
- Shariati, Ali, Alavi Shiism and Safavi Shiism, Tehran: Entesārāt-e Boniyād-e Farhangī-ye Dr. Ali Shariati, 2012.
- Shariati, Ali, History and its value in Islam, n.d.
- Shariati, Ali, philosophy of history, n.d.
- Shariat-Razavi, Tarḥī az yek Zendegī, Čāpaḳš, 1376.
- Spragens, Thomas A, Understanding Political Theories, translated Farhang Rajaei, Tehran: Āgāh, 2019.



**Safavid history from the window of Islamism; A Reflection on the Influence of
Islamist Thoughts in Safavid Studies by Morteza Motahari and Ali Shariati¹**

Hamid sadeghi²
Nozhat ahmadi³

Received: 2022/01/06
Accepted: 2022/04/08

Abstract

Morteza Motahari and Ali Shariati, as two Shia thinkers-historians, under the influence of Islamist thoughts and with the support of increasing reliance on historical studies, tried to present a critical reading of the history of Islam and Iran. This historical approach was, first of all, the servant of their special worldview and their intellectual-ideological attachments in the form of two Shia Islamist personalities and secondly, it was an observer of their effort to highlight the contribution of Islam and Islamic thought in the cultural-identity situation of contemporary Iran. Based on this, their attention to the Safavid history made sense in the context of these Islamist tendencies and religious concerns and nationalist ideals. In this way, despite some differences in the approach of these two to the history of the Safavids, the presence of some common perspectives among them made the Safavid studies of these two figures distinct in the discourse of Safavid studies of the Pahlavi period (especially the second Pahlavi). Based on this, the problem and question of the present research is how Motahari and Shariati's Safavid studies were influenced by their intellectual and ideological backgrounds and which similar components brought their attitudes towards Safavid history together?

The hypothesis of this research, which was carried out with an analytical method, is based on the claim that despite the important differences in the Safavid studies of the two, there are common components such as identity-oriented concerns (of its Islamic type) and the insights of the Ummah. Pragmatic and ideological approaches brought their view of Safavid history together, which resulted in a distinct view of Safavid history in the discourse of Safavid studies during the Pahlavi period.

Keywords: Islamism, historiography, Safavid studies, Morteza Motahari, Ali Shariati.

1. DOI: 10.22051/hii.2022.39031.2604

2. PhD student of Iranian history, Islamic course, Isfahan University, Isfahan, Iran (corresponding author): Hamidsadeghi68@yahoo.com

3. Associate Professor, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran: n.ahmadi@Itr.ui.ac.ir.

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN: 2538-3493